

# کاوشی در مسأله‌ی خاتمیت

محمد حسین پژوهنده



## چکیده

نویسنده، در صدد حل مسأله‌ی خاتمیت دین اسلام برآمده، خاطر نشان می‌سازد که دست کم از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام تا بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، هر کدام از انبیای الهی بشارت آمدن پیامبر بعد از خود را به امت داده است، لیکن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نه تنها بشارتی برای پیامبر بعد از خود نداده که عکس آن را اعلام داشته است؛ و این مسأله‌ای است که تا راز آن بر انسان معلوم نشود نمی‌تواند آن را فهم نموده، و ذهن خود را از آن باز دارد. وی معتقد است که بر ملا شدن راز آن در گرو روشن شدن راز دو مسأله‌ی دیگر، که جنبه‌ی زیربنایی دارند، می‌باشد این دو مسأله یکی اصل پیامبری،

و دیگری وحی است.

در رابطه با مسأله‌ی نخست، نویسنده با طرح این نظر که: اگر آفرینش باید تابع قانونی در خصوص همان آفرینش باشد، طبعاً تداوم آن، که بقا نام دارد، نیز قانون خاص خود را لازم دارد؛ به این ایده دست می‌یابد که سالیان درازی است بشر مانند کرم ابریشم به دور خود می‌تند و به طور مداوم ابطال و اثبات می‌نماید و همچنان در طریق فهم است و نتوانسته است، به خودی خود، به نقطه‌ی روشنی برسد که برای همیشه در امن و امان به سر برد، و این امر نشان می‌دهد که او، علاوه بر مجهز بودن به نیروی عقل، به راهنمایی خردورز تر از خود نیاز دارد که مرتبط با آفریننده باشد.

مسأله‌ی دوم نیز با حل شدن مسأله‌ی نخست، بدین نهج قابلیت حل می‌یابد که از میان نوع انسان، یکی سرانجام به وسیله‌ی ریاضت‌ها و تلاش‌های معنوی بسیار و کسب صلاحیت شنود پیام الهی، موفق به کشف رازهای آفرینش می‌شود و آنها را به صورت آیه‌های روشن در اختیار سایرین می‌گذارد و این فرایند وحی است.

پس از این دو مرحله نویسنده فرصت برگشت به متن مسأله می‌یابد و در ضمن طرح چند سؤال - که نظریه مطرح نیز هست - پاسخ صحیح را به دست می‌آورد. وی با تکیه بر برخی روایات، پرورش نیروی عقل آدمیان به وسیله‌ی پیامبران علیهم‌السلام را عامل خوداتکایی در فهم بسیاری از مصادیق و جزئیات می‌داند که آنان را قادر می‌سازد با مراجعه به «امام مبین» یعنی پیشوایان دینی و عقل، به فهم مسائل نایل آید؛ و این است راز خاتمیت.

**واژگان کلیدی:** خاتمیت، نبوت، عقل، وحی، اسلام.

## مقدمه

چنان که می‌دانیم شریعت‌های جهانی متعلق به پیامبران اولوالعزم علیهم‌السلام (نوح،

ابراهیم، موسی، عیسی، محمد ﷺ) می‌باشد و در میان این پیامبران، پیامبران غیر اولوالعزمی براساس دین پیامبر بزرگ قبلی مبعوث می‌شده‌اند تا در نشر و پاسداری از آن شریعت بکوشند.

از تاریخ دقیق بعثت نوح در هلال حاصلخیز اطلاعی نداریم، اما روشن است که دوره‌ی بلندی بوده است چنان که چندین بار آئین او که بیم تحریف و مسخ آن می‌رفت، به وسیله‌ی انبیای واسط غیر اولوالعزم تجدید و احیا گردید. ابراهیم در حدود ۱۸۶۴ سال پیش از مسیح در اوروک بابل ظهور می‌کند و در ۱۲۲۰ یا ۳۰ موسی در مصر در راستای آئین ابراهیم و سپس عیسی در دو هزار و اندی سال پیش از این در فلسطین، که همه‌ی اینان را می‌توان پیامبران الهی در هلال حاصلخیز دانست، بر روی شریعت موسی به پا می‌خیزد. این‌ها پیامبران الهی هستند و لیکن از دیدگاه فلسفه‌ی ادیان کسانی دیگر نیز صاحب مکتب انسان ساز بوده‌اند که مسامحتاً به آنان نیز در این دیدگاه عنوان پیامبر اطلاق می‌شود؛ چنان که همزمان در شبه جزیره‌ی هند بودا را، و چندی پس از او در آسیای دور کنفوسیوس را می‌بینیم که ادعای‌شان در همان راستاست و وجه تمایزشان این است که Theocentric نیستند بلکه Antropocentric هستند، یعنی بشر در مرکز بینش آن دو به جای خدا چهره‌نمایی می‌کند.

جالب این است که در همین اوضاع و احوال، یعنی از موسی ﷺ تا نزدیک به عیسی ﷺ در یونان حکما و فلاسفه‌ی بزرگی، مجهز به چراغ عقل، می‌درخشند که بر شانه‌ی برخی از آنان خورجینی از معرفت است تا جایی که امر بر برخی مشتبه شده و مثلاً سقراط را پیامبر دانسته‌اند. اینان نیز انسان محور هستند. بنابر این در طول این دوره‌ی «طلایی» - به قول کارل یاسپرس - سه گونه‌ی مبشر در کاروان بشریت او را همراهی می‌کند:

مکتب سازان الهی خدا مرکز؛

پیامبران غیر الهی انسان مرکز؛

و حکیمان و فیلسوفان انسان مرکز.

از همه جالب تر آن که پس از فروکش کردن فوران عقل از درون آدمی - پس از عیسی - که نه پیامبری الهی قد راست می‌کند و نه حکیمی می‌آید که قدرت حمل مکتبی بر دوش خود داشته باشد؛ باز پیامبری الهی خدا مرکز می‌آید و بار رسالت همه‌ی آنانی را که پیش از او بودند را بر دوش خود می‌کشد، و می‌گوید من همه آنان را تصدیق و باور دارم<sup>۱</sup>.

در ادوار گذشته پیامبران خدا به همراه دینی که برای بشریت آورده‌اند بشارتی نیز برای دوره‌ی بعد از خود داشته‌اند که خود بحث مستقلی در بررسی ادیان قبل از اسلام است (بشارت انبیا)، لیکن بر خلاف آنچه معمول انبیای قبلی بوده است، در بیان پیامبر اسلام ﷺ نه تنها بشارت به ظهور پیامبری بعد از خود نبوده که سخن از ختم نبوت شده است و در آیه‌ی ۴۰ از سوره‌ی احزاب بدان تصریح گردیده که محمد ﷺ خاتم النبیین است، و پیامبر ﷺ خود بارها آن را تکرار نموده است (شیخ مفید، الف ۱۴۱۳ هـ، ۳۸)<sup>۲</sup>.

مسئله‌ی رازی نهفته است که کشف آن می‌تواند راه‌گشای بسیاری از مسائل باشد و از این جهت موضوع مورد علاقه‌ی علما و نویسندگان بزرگ بوده است. کشف راز خاتمیت ممکن نیست مگر پس از یافتن پاسخ به سؤال‌هایی که پیرامون آن برمی‌خیزد. از این روی پیش از آن که به طرح آن پردازیم به طرح این گونه سؤال‌ها می‌پردازیم، بی آن که از پاسخی سخن رفته باشد، و این شیوه‌ی ای است که خواننده را به تأمل بیشتر وا می‌دارد و از تحمیل عقیده بر او جلوگیری می‌کند؛ اما به هر حال فهم این معما در گرو آن است که پیش از آن راز مسئله‌ی پیامبری و وحی گشوده گردد.

### الف - چیستی راز پیامبری

فلاسفه‌ی الهی و متکلمان دینی عقل را پیامبر درونی انسان دانسته، آن را یکی از مهم‌ترین منابع فهم شمرده‌اند (سیر انفسی). این سخن درستی است و قرآن مجید نیز آن را تأیید نموده و برای فهم مسائل عمیق، ما را به درون خود ارجاع داده

است (... و فی انفسکم ...).

اکنون با این رویکرد می‌گوییم: اگر آفرینش باید تابع قانونی در خصوص همان آفرینش باشد، طبعاً تداوم آن، که بقا نام دارد نیز، قانون خاص خود را لازم دارد.

اگر گفته شود که «انسان موجودی ذی شعور است و خود می‌تواند قانون بقای خود را بشناسد و کشف کند، و از این روی، خدا در وضع و ارائه‌ی قانون برای او نیازی ندیده، پس انسان را به حال خود واگذاشته است تا او خود به کشف و وضع قانون برای خود مبادرت کند و این است معنای «کرامت انسان»؛ می‌گوییم آری چنین است، اما مگر مسائل انسان و جهان محدود است؟ ما می‌بینیم که انسان از شش هزار سال پیش تاکنون مانند کرم ابریشم دائماً به دور خود می‌تند و علی‌الاتصال، اثبات و ابطال می‌کند. البته این اثبات و ابطال‌ها مانند حلقه‌های فبری است که گر چه در نگاه از بالا روی هم قرار گرفته و پیشرفتی را نشان نمی‌دهند، اما در ملاحظه‌ی تاریخی و از زاویه‌ی مقابل، رشد را نشان می‌دهد. اکنون آیا برای رشد، نقطه‌ی انتهایی می‌توان قائل شد؟

این موضوع نشان می‌دهد که انسان در طریق فهم است و دائم در هر مرحله از رشد و توسعه‌ی فکر و نیاز، متناسب همان مراحل، به راهنمایی از سوی خردورزتر از خود نیاز دارد.

توضیح نکته این است که جامعه‌ی انسانی از نظر اجتماعی در یک مسیر تکاملی تاریخی است و همان طور که حیوانات، در مراحل ابتدایی، فاقد توانایی استفاده از بهره‌های هوشی هستند و تنها به حکم غریزه، که دستگاه هدایت خودکار جانوران می‌باشد، راه خود را در این زندگی می‌پویند، انسان نیز، شاید در آغاز، چیزی در همان حد بوده است، اما چون که به تدریج نیروی وهم، تخیل، تعقل و تفکر در او رشد یافته، هدایت‌های حس و فکری جانشین هدایت غریزه شده است، و کم‌کم جامعه‌ی انسانی در این مسیر به جایی رسیده است که

نیروی تعقل در او رشد یافته است و به سخن دیگر، اکنون می‌تواند زبان پیامبر درونی را فهم نماید. این رشد هوشی تا آن جا ادامه می‌یابد که وی را قادر به دریافت پیام‌های الهی مربوط به رازهای پوشیده‌ی آفرینش نماید و پیامبران، چنان که استاد شهید اشاره نموده است، به مثابه‌ی گیرنده پیام در پیکر جامعه‌ی انسانی عمل می‌کنند.

پیامبران به منزله دستگاه گیرنده‌ای هستند که در پیکره بشریت کار گذاشته شده است پیامبران افراد برگزیده‌ای هستند که صلاحیت دریافت این نوع آگاهی را از جهان غیب دارند، این صلاحیت را خدا می‌داند و بس؛ قرآن کریم می‌فرماید «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام، ۱۲۴) خدا خود بهتر می‌داند که رسالت خویش را در چه محلی قرار دهد (مطهری، ۱۳۷۱، ۹).

آنان با سلوک در راه آماده سازی خویش برای دریافت این پیام‌ها، و کسب صلاحیت دریافت این نوع آگاهی یابی از جهان غیب، در واقع، برگزیده شده و عصاره همه اقران و همگنان خویش می‌گردند. اقبال لاهوری در این زمینه می‌گوید:

شک نیست که جهان قدیم، در زمانی که انسان در مقایسه با حال حاضر، حالت بدوی داشت و کما بیش تحت فرمان تلقین بود، چند دستگاه بزرگ فلسفی ایجاد کرده بود، ولی نباید فراموش کنیم که این دستگاه سازی در جهان قدیم کار اندیشه‌ی مجرد بوده که نمی‌توانسته است از طبقه بندی معتقدات دینی مبهم و سنت‌ها آن سو تر رود و هیچ نقطه‌ی اتکایی دربارهی اوضاع عینی زندگی برای ما فراهم می‌آورد (اقبال لاهوری، بی‌تا، ۱۴۵).

هر چند مسأله‌ی ادراک مستقیم این پیام، از قلمرو حس و تجربه‌ی ما بیرون است، ولی این نیرو را مانند بسیاری از نیروهای دیگر از راه آثارش می‌توان شناخت.

## ب - وحی چیست؟

آیا علائم صوتی رمز شده‌ای است همچون علائم الکترونیکی موج ذره که جز در دستگاه خاص گیرنده‌ای که برای دریافت آنها آماده شده است، قابل دریافت نیست و پیامبران علیهم‌السلام به وسیله‌ی سلطه بر روان صافی خود، که با ریاضت‌های خاص بدان دست یافته‌اند، قادر به دریافت آنها شده‌اند؟ (صدای رنه) در این میان نقش جبرئیل یا هر ملک وحی دیگری چیست؟

آیا پیامبر همان انسانی است که سیر کمالی تهذیب نفس، و صافی و تلطیف روان، او را قادر به درک رموز جهان آفرینش و قوانین عام و خاص حاکم بر طبیعت و انسان ساخته است؛ چنان که او در مرحله‌ی عین الیقین همه‌ی آنها را به رأی العین مشاهده می‌کند و آنها را به زبان انسان‌ها بازگو می‌نماید؛ او که خود را انسانی همچون انسان‌های دیگر و از سنخ آنان می‌بیند، حس هم نوع دوستی او وی را در برابر ناخوشایندی‌های‌شان مسؤول می‌سازد و او را بر می‌انگیزاند تا همچون رسولی از سوی دادار بزرگ جهان بدانان هشدار دهد؛ خود الگویی کردار و رفتارشان گردد و همچون جلوداری در کاروان به حرکت افتد تا در قفای همچون او و در جای گام‌های او گام بردارند و در لغزش‌گاه‌ها در نغلتند و از منطقه‌ی خطر برهند؟ «عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم» در این صورت او به حکم ناموس آفرینش رسول است و در هر مورد برخورد با یک نیاز هدایتی او در خود پیام‌رهایی و رمز عبور و راهبردکاری را در خود شهود می‌کند، که باز هم نیازی به فرشته‌ی وحی نیست، اما فرشته باید باشد تا مهر رمز را از آن بردارد، زیرا او امین وحی است: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه / ۱۱۴)؛ «... نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره، ۹۷)؛ اکنون بعد از تأمل و فهم مسأله‌ی پیامبری، به متن مسأله برمی‌گردیم تا راز خاتمیت آن را نیز دریابیم.

استاد شهید، مرتضی مطهری در مورد سازوکار دریافت پیام الهی (وحی) به

وسيله‌ی انسان، چنین می‌گوید:

هر چند پدیده‌ی وحی، مستقیماً از قلمرو حس و تجربه‌ی افراد بشر بیرون است، ولی این نیرو را مانند بسیاری از نیروهای دیگر، از راه آثارش، می‌توان شناخت. وحی الهی تأثیر شگرف و عظیمی بر روی شخصیت حامل وحی، یعنی شخص پیامبر ﷺ می‌نماید، به حقیقت او را "مبعوث" می‌کند، یعنی نیروهای او را بر می‌انگیزد و انقلابی عمیق و عظیم در او به وجود می‌آورد و این انقلاب در جهت خیر و رشد و صلاح بشریت صورت می‌گیرد و واقع بینانه عمل می‌کند و قاطعیت بی‌نظیری به او می‌دهد. تاریخ هرگز قاطعیتی مانند قاطعیت پیامبران و افرادی که به دست و به وسیله‌ی آنان برانگیخته شده‌اند نشان نمی‌دهد (مطهری، ۱۳۷۱، ۹).

### خاتمیت: شمولیت، جامعیت، خالدیت یا ...

بعضی دلیل خاتمیت را شمولیت، جامعیت و خالدیت این دین می‌دانند. البته سخن درستی است؛ هر چند که تمام سخن نیست. وقتی از شمولیت می‌گوییم، یعنی در انحصار گروه، قوم و ملت خاصی نیست (نگاه بیرونی)، و یا منحصر به بخشی از نیازهای مورد علاقه نیست (نگاه درونی)، در این معنا با جامعیت (Exhaustivism) هم افق می‌شود؛ هر چند جامعیت مفهومی فراگیرتر است و در بعد طولی (در زمانی) با خالدیت (Immortality) همسایه می‌شود. با این حال، اگر نظر صرفاً به خود دین باشد، که دارای این خصوصیات است، دلیلی بر خاتمیت آن نمی‌شود، زیرا دین ابراهیم همه‌ی این خصوصیات را داشت چنان‌که زمینه‌ی متن چند شریعت بعد از خود بود (دین حنیف)، اما در عین حال خاتم نبود.

رمز خاتمیت در چیست، پیامبر، دین یا انسان؟

چند برداشت از مسأله‌ی خاتمیت ممکن است داشته باشیم:



۱) آیا ختم نبوت در این دین به معنای عقیم شدن تاریخ و انسان بعد از این، نسبت به آوردن کسی است که بتواند با خدا مرتبط شود و سخن او را به مردمان ابلاغ نماید (برداشت سلبی)۳.

البته چنین برداشتی از آن جهت سلبی است که خبر از عقبگرد انسان به سمت خلاف انتظار می دهد.

۲) آیا به معنای این است که انسان به آن حد از تکامل فهم و شعور و ادراک کلیات رسیده است که دیگر نیازی به بعثت پیامبران خدا ندارد، یعنی که اکنون هر فرد انسان خود پیامبر خویش است (برداشت ایجابی انسان گرایانه).

خاتم است یعنی این که اکنون بشر به حدی از شعور رسیده است که خود بتواند راه را از چاه تشخیص دهد؛ او دیگر صغیر نیست که نیازی به مربی و ولی داشته باشد که یکی دستش را دائم بگیرد و راه ببرد، او می تواند به کمک کلیاتی که از وحی در اختیارش هست حساب همه ی جزئیات و مصادیق را روشن نماید، و راه خود را در این مسیر زندگی درست تشخیص دهد. نبوت ختم شد. یعنی نیاز بشر به او ختم شد؛ جان این کلام این است که اکنون همه پیغمبرند.

۳) و آیا مسأله ی خاتمیت ناظر به فلسفه ی وضعی دین می شود؛ بدین معنا که نبوت معلول نیازمندی بشر به پیام الهی است و در گذشته طبق مقتضیات زمانی این پیام ها لزوماً تجدید می شده است، لیکن بشر در هنگام بعثت پیامبر اسلام ﷺ وارد دوره ی تحولی پایانی (آخر الزمان) خود شده و دینی هم که آمده است ناظر به همه ی مقتضیاتی است که بشر تا آخر حیات خود در کره ی زمین بدان نیازمند خواهد بود. این برداشت دو تأمل دیگر را در پی دارد:

۳-۱) یکی این که خاتمیت را بدین معنا بگیریم که دین خدا از نظر شمولیت، جامعیت و خالدیت به سرحد تمامیت خود رسیده است و هیچ خشک و تر و ریز و درشت و پنهان و پیدایی در زمین و آسمان و در سراسر تاریخ آینده ی بشر نیست، مگر آن که در این دین تبیین گردیده، و اگر حکمی لازم داشته است،

حکم آن بیان شده است (برداشت ایجابی دین گرایانه و حداکثری).

۲-۳) و دیگر این که خاتمیت به این معناست که کلیات معانی را این پیامبر به کمال آورده است و تنها آنچه می ماند کشف رموز این معانی است که در طول زمان، یکی یکی، باید با پدید آمدن شرایط (شرایط = نیازها + بلوغ استعدادها) باز و شکفته شود (برداشت ایجابی دین گرا و حداقلی).

دو برداشت نخست از نظر ما مردود است زیرا بسیار تنگ نظرانه اند؛ یکی بالکل انسان را نفی می کند و دیگری بالکل خدا را.

مؤید برداشت «۱-۳» بیان قرآن در چند جا منجمله در آیهی مفاتیح الغیب است که «هیچ خشک و تری نیست مگر این که در کتاب روشن گر است»، (اگرچه کتاب روشن گر صرفاً به معنای قرآن نیست و لوح محفوظ و کتاب تکوینی را نیز در بر می گیرد).

مؤید برداشت «۲-۳» قول نبی مکرم اسلام ﷺ است که «عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»<sup>۴</sup>

(محدث نوری ۱۷، ۱۴۰۸ هـ، ۲۲۰)، که موقعیت تشریحی آنان را نسبت به رموزات و حیاتی بیان می دارد و در واقع جای خالی آن انبیا را پس از خود پر می کند.

از طرف دیگر، در بیان اسلام، تمامی آنچه انبیای پیشین آورده اند، در مفهوم «اسلام» است. به عبارت دیگر، دین خدا همیشه یکی است.

جالب تر آن که در این دین پتانسیلی قوی تعبیه شده است که اجتهاد نامیده می شود، و اصل آن است که هر مسلمان قبل از هر چیز باید خود مجتهد باشد و اگر نمی تواند یا به احتیاط عمل کند و یا در کشف یک عالم کامل مورد اعتمادی اجتهاد نموده او را برای مرجعیت خود برگزیند (حداقل اجتهاد). دیگر آن که به عقل انسان مکلف در اسلام آن قدر ارج نهاده شده که یکی از چهار مبنای کشف حکم شرعی محسوب گردیده است (قاعدگی ملازمه عقل و شرع) و عقل

جمعی - عرف - مرجع رسیدگی به اختلاف در تشخیص تعیین گردیده، دارای احترام فوق‌العاده است.

## تحلیل

اگر رمز خاتمیت را در انسان بفهمیم و نه در خود دین، پنداشته‌ی ما به کلی عوض می‌شود؛ هر چند که به حقیقت نخواهیم رسید. خاتم است در معنای ایجابی خود، یعنی بشر دیگر به حدی از شعور رسیده است که بتواند از رموز تشریحی آفرینش، که به صورت کلیات وحی به او رسیده تا اعماق معنایی آن را دریابد و با استمداد از پیامبر درونی فعال خودش راه را از چاه بشناسد. او بالغ شده است و می‌تواند راه خود را از پیش ببرد. او می‌تواند به کمک ارشاد شارحان عظیم‌الشأنی، که به عنوان امامان دین بشارت شان داده شده است، احکام را از آن کلیاتی که از وحی در اختیارش هست بفهمد و خود با قبس‌گیری از شجر اخضر عقل حساب‌همه‌ی موضوعات و جزئیات و مصادیق را روشن نماید، و راه خود را در مسیر زندگی درست تشخیص دهد (واگذاری حق تشخیص موضوع و مصداق در دین اسلام به خود مکلف). نبوت ختم شد، یعنی نیاز بشر به او ختم شد. اکنون می‌تواند از امام مبین (الگوی بیرونی: امامان. الگوی درونی: عقل) خود کمک بگیرد. این سخن از هر کسی که باشد سخن درست و عمیقی است، و متن برخی از روایات نیز تلویحاً آن را تأیید می‌نماید.

پیامبر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: به راستی چنان که خداوند دین خود را به ما پایان داد، به ما هم آن را آغاز نمود، و به ما هم پس از دشمنی و کینه‌ها میانه‌ی شما را به هم پیوند می‌دهد.

(شیخ مفید (ب)، ۱۴۱۳ هـ، ۲۵۱). و این آغاز اشاره به نقش راهبردی امامان و عقل در حرکت انسان بعد از خاتمیت است.

## راز خاتمیت در نگاه امامان علیهم‌السلام

تا این جا روشن گردید که خاتمیت یک امر واقع است و وجود دو تضمین بزرگ آن را ایجاب می‌نماید:

۱) ماهیت استثنایی آخرین دین که در طبع آن - متناسب با مقتضیات دوره‌ی خود - تعبیه شده است (غنا‌ی ذاتی برای پاسخ‌گویی به نیازهای واقع و احتمالاً آینده).

۲) وجود بدیل‌های درخشان‌تر از پیامبران وسطی در ادوار گذشته (امامان از یک طرف و از طرف دیگر پتانسیل‌های ذکر شده).

امام رضا علیه‌السلام، در توجیه همین نکته، طی حدیثی که از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند، می‌فرماید:

مردی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: «علتش چیست که قرآن هرچه بیشتر نشر و مطالعه شود جز بر تازگی آن چیزی افزوده نمی‌شود؟». امام در پاسخ او فرمود: دلیل آن این است که خدا آن را برای زمانی خاص و مردمانی به خصوص نازل نکرده است. از این روی می‌بینیم که قرآن در هر عصر و زمانه‌ای تازگی خود را دارد و این تازگی برای هر جامعه‌ای هم تا روز قیامت به همین گونه خواهد بود. سپس امام رضا علیه‌السلام خود به پیامبران اولوالعزم علیهم‌السلام و پیامبران وسطی علیهم‌السلام، که بر شریعت آن پیامبران بوده‌اند، اشاره می‌کند و می‌فرماید و [از همین جهت] شریعت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا روز قیامت به هیچ وجه از رونق و اعتبار نمی‌افتد و هیچ پیامبری هم بعد او تا روز قیامت نخواهد بود. پس [با وجود این] اگر کسی ادعای پیامبری بکند یا بعد از این قرآن بخواند کتابی بیاورد، خوشش بر هر که بشنود مباح است (شیخ صدوق، ۱۳۷۸ هـ، ۸۷-۸۰).

### نکته

اگر در مجموعه‌ی دین اسلام نگاهی ژرف‌کاوانه بیندازیم، خواهیم دید چیزی

همانند همان خاتمیت در دور امامت هم هست.

امام رضا علیه السلام در این رابطه، می‌فرماید:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من خاتم پیامبرانم و علی خاتم اوصیای پیامبران است.<sup>۵</sup>

و امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: دوازده نقیب برگزیده از فرزندانم خواهند بود جمله آگاه و الهام یافته، آخرشان قائم که پس از آن همه ستم، جهان را پر از داد می‌کند (مجلسی ۱۶، ۱۴۰۴ هـ، ۳۲۵؛ طبرسی ۱، ۱۴۰۳ هـ، ۱۵۷).

چنان که باز در مقیاسی کوچک تر نظیر همان را در وکالت امام عصر علیه السلام می‌بینیم (نواب اربعه)، که پس از این دوره علمای صالح مورد تأیید به عنوان نمایان عام امام علیه السلام تعیین می‌شوند. این موضوع اشاره به همان چیزی است که در لابلای این سطور از آن خبری رفت، یعنی آماده سازی تدریجی بشر برای سکان داری فهم دینی.

## نتیجه

نتیجه‌ای که از این بحث می‌گیریم این است که انسان به خاطر خصوصیتی که دارد، علاوه بر هدایت تکوینی که از آن برخوردار است، به هدایتی فراتر از آن نیازمند است، زیرا انسان موجودی کنجکاو و در صدد فهم اسرار آفرینش است و این مهم به دست نمی‌آید، مگر با رویکرد به نیروی الهی عقل، که در اختیار وی نهاده شده است. لیکن از آغاز تاکنون هنوز به جایی نبرده است؛ هر چند که بسیاری از موانع را پشت سر نهاده است و این امر بدان اشاره دارد که وی محتاج مربی و راهنمایی است که به نحوی با آفریدگار جهان و انسان مرتبط باشد.

پیامبران الهی علیهم السلام، هر یک پس از دیگری، در جهت پرورش نیروی عقل وی تلاش نموده، و او را مرحله به مرحله بدان جا رسانده‌اند که بتواند با تکیه بر

پیامبران برونی در فهم اصول کلی حاکم بر نظام هستی و پیامبر درونی خود یعنی عقل در فهم جزئیات و مصادیق آنها راه خود را درست ببیماید.

ناگفته روشن است که دین الهی یک نیاز بشریت است و پیامبری که مبعوث می‌شود نیز در راستای تأمین همین نیاز است و بشریت در عصر بعثت پیامبر اسلام ﷺ، هر چند در این جهت هنوز کامل نشده بود لیکن از دوره‌های خامی محض خویش عبور کرده، مرحله‌ی جدیدی را آماده تجربه بود، تجربه که در ادامه، هم اکنون وی را قادر ساخته است تا بر بسیاری از رازهای آفرینش دست یابد.

در واقع، راز نهفته در مسأله‌ی خاتمیت نیز همین است که انسان عصر آخر الزمان با عطف توجه به دو الگوی هدایتی برونی (پیشوایان دین) و درونی (خرد انسان) بدون نیاز به پیامبر تازه‌ای که برای دست‌گیری وی بیاید، می‌تواند راه درست و صحیح زندگی را از دین خاتم بیابد؛ پس نیازی به پیامبر بعد از این ندارد.

### پی‌نوشت‌ها

۱) با اقتباس از دکتر سعید امیر ارجمند: ماهنامه گزارش و گفت و گو شماره ۵: مقاله «دین و تمدن در عصر جهانی شدن» ص ۹۳.

۲) «فان قيل هل علمتم من دینه أنه خاتم الأنبياء أم لا فالجواب علمنا ذلك من دینه ﷺ فان قيل بما علمتموه فالجواب علمنا ذلك بالقرآن و الحديث أما القرآن فلقوله تعالى ما كان مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ. و أما الحديث فلقوله ﷺ لعلي عليه السلام أنت مني بمنزلة هارون من موسى الا أنه لا نبي بعدى».

۳) هر چند که در توصیف پیامبر اسلام ﷺ این دو بیت مصداق کامل دارند: هیئات ان یأتی الزمان بمثله،

ان الزمان بمثله لعقيم:

صبر بسیار همی باید آن مام فلک را

تا چو او گوهر دردانه یکی طفل بزاید

۴) محدث نوری (م: ۱۳۲۰ هـ)، این حدیث را از کتاب «التحریر» علامه حلی، نقل کرده است.

۵) متن حدیث این است: «عمر بن علی بن ابی طالب عن ابيه عليه السلام قال، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي ان بنا ختم الله الدين كما بنا فتحه و بنا يولف الله بين قلوبكم بعد العداوه و البغضاء».

۶) احتجاج امیرالمؤمنین علی عليه السلام، لطلحه و زبیر: «أما رسول الله صلى الله عليه وآله خاتم النبيين ليس بعده نبي و لا رسول ختم برسول الله الأنبياء الى يوم القيامة و جعلنا من بعد محمد خلفاء في أرضه و شهداء على خلقه فرض طاعتنا في كتابه و قرننا بنفسه و نبه في غير آيه من القرآن فالله عز و جل جعل محمدا نبيا و جعلنا خلفاء من بعده في كتابه المنزل».

## منابع و مأخذ

۱) قرآن کریم.

۲) اقبال لاهوری، علامه محمد (بی تا)، احیاء فکر دینی در اسلام، ترجمه‌ی احمد آرام، تهران، کتاب پایا.

۳) شیخ مفید (الف)، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ هـ)، النکت الاعتقادیه، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید.

۴) شیخ مفید (ب)، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ هـ)، الأمالی، یک جلد، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید.

۵) صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، مشهور به «شیخ صدوق» (۱۳۷۸ هـ)، عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، (دو جلد در یک جلد)، انتشارات

- جهان.
- ۶) طبرسی، ابومنصور احمد بن علی، (۱۴۰۳ هـ)، الاحتجاج، ج ۱، مشهد، نشر مرتضی.
- ۷) مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ هـ)، بحار الأنوار، ج ۱۶، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- ۸) محدث نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸ هـ)، مستدرک الوسائل، ۱۸ ج، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- ۹) مطهری، مرتضی (۱۳۷۱)، وحی و نبوت (مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی)، ج ۳ (بی نا، چاپ ششم، بی جا).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی